

بررسی مباحثات واقفیه با امامیه در روایات؛ مطالعه موردی عبدالکریم بن عمرو خثعمی

محمدتقی ذاکری *

نعمت‌الله صفری فروشانی **

[تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۶/۱۵]

چکیده

واقفه یکی از گرایش‌های شیعی است که محدثان شیعی به وجود آورده‌اند. تاکنون درباره واقفه بحث‌های فراوانی شده است. مباحثات گروه‌های دیگر شیعی با این گروه از محدثان که با رویکرد واقفیان روایات را نقل می‌کردند، درخور بررسی است. از این‌رو در این تحقیق بررسی می‌کنیم که واقفه چگونه از روایات در مباحثات خود بهره می‌بردند. تعداد بسیاری از روایات واقفه در منابع شیعی نقل شده است که بخش‌هایی از آن مربوط به مباحثات و منازعات این گروه از محدثان با امامیه است؛ اما به شکلی در منابع جای گرفته است که بیان‌گر مفهوم واقعی خود نیست. برخی راهکارهای مناسب برای کشف مفهوم حقیقی این روایات، عبارت است از: بررسی داده‌های منابع رجالی و فهرست‌نگاری دربارهٔ راویان، شناسایی جریان‌ها و سلسله راویان واقفی که در این مباحثات فعالیت داشته‌اند و کشف ارتباط بین گرایش‌های اعتقادی این راویان با محتوا و مضامینی که درباره امام، امامت، غیبت، قائم و... نقل کرده‌اند. از این‌رو در این تحقیق با مطالعه و بررسی اندیشه و فعالیت‌های یکی از واقفیان به نام عبدالکریم بن عمرو خثعمی، روایات مباحثه‌گونه واقفیه را با استفاده از روش‌های رجالی، حدیثی و تاریخی بررسی کرده‌ایم. این تحقیق بخشی از جریان‌های واقفه و گونه‌ای از روایات آن‌ها را با عنوان روایات مباحثه‌ای شناسایی و معرفی کرده است.

کلیدواژه‌ها: واقفیه، امامیه، عبدالکریم بن عمرو خثعمی، مباحثات درون شیعی، روایات.

* دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت، مجتمع آموزش عالی امام خمینی ره (نویسنده مسئول). taghi.zakeri@yahoo.com

** استاد گروه تاریخ جامعه المصطفی العالمیه. nsafari8@gmail.com

مقدمه

واقعه پس از درگذشت امام کاظم علیه السلام شکل گرفت. عده‌ای از اصحاب آن حضرت تأکید کردند که امام کاظم علیه السلام همان قائم است و او است که ظهور خواهد کرد و زمین را از ظلم و جور نجات خواهد داد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۸۱). در مقابل این جریان اصحاب امام رضا علیه السلام قرار داشتند که امامت آن حضرت را پس از امام کاظم علیه السلام را پذیرفته بودند. انگیزه‌های مختلفی را برای اصرار واقفیان بر توقف امامت در امام کاظم علیه السلام می‌توان یافت؛ منابع تاریخی دسته‌ای از وکلای امام کاظم علیه السلام را یاد کرده‌اند که در اموالی که در اختیار داشتند و متعلق به امام بود، خیانت کردند و به این ترتیب حلقه اولیه واقفه را تشکیل دادند (طوسی، ۱۴۰۹: ۴۶۰، ۴۶۷-۴۶۳). واقعیت این است که جز این طیف دل به دنیا داده اصحاب دیگری بودند که تحت تأثیر تبلیغات واقفه به آنها گرایش پیدا کردند و بر اساس روایاتی که درباره امام کاظم علیه السلام شنیده بودند به این باور رسیدند که آن حضرت همان قائم است و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کردند (نک: نوبختی، ۱۴۰۴: ۸۲). اصحاب امام رضا علیه السلام به تبلیغات واقفه واکنش نشان دادند و از همان آغاز، مباحثاتی بین واقفه و قطعیه «که به درگذشت امام کاظم علیه السلام و امامت امام رضا علیه السلام قطع داشتند» (همان: ۷۹-۸۰)، شکل گرفت (نک: همان، ۸۱). مسئله درخور توجه این است که هرچند قطعیه با واقفانی که انگیزه‌های مالی داشتند، مباحثاتی داشت که برخی از آنها به صراحت در منابع شیعی نقل شده است (نک: حمیری، ۱۴۱۳: ۳۵۲-۳۴۸)، ارتباط قطعیه با واقفیان دیگر هرگز قطع نشد. آنها در مسائل گسترده‌ای به‌ویژه در مباحث فقهی با یکدیگر در ارتباط بودند و بسیاری از بزرگان امامیه از مشایخی روایت نقل کرده‌اند که به واقفه گرایش داشتند؛ یکی از مشایخ مهم بزنطی (از اصحاب خاص امام رضا علیه السلام) خثعمی واقفی بود (نک: صفار، ۱۴۰۴: ۴۵، ۹۳، ۱۲۴، ۳۲۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۶۱، ۳/ ۷، ۱۷). واقفیان نیز از میراث علمی امامیه بهره می‌بردند، مانند حمید بن زیاد واقفی که اکثر اصول را روایت کرده است (نک: طوسی، ۱۴۲۰: ۱۵۵). در واقع عبارت «واقفی ثقه» که در منابع رجال و فهرست‌نگاری اولیه شیعه بسیار به چشم می‌خورد^۱ (نک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۱، ۳۸، ۴۰، ۷۴ و ۷۵)، گواه بر این است که این‌گونه محدثان در عین واقفی بودن، شخصیت‌های مورد اطمینانی بودند و اصحاب امامیه با آنها داد و ستد علمی داشتند.

اصحاب بزرگ امامیه از این واقفیان روایات بسیاری نقل کرده‌اند و این نقل روایت‌ها منحصر به قبل از واقفی شدن آن مشایخ نیست؛ مانند روایت محمد بن همام اسکافی (امامی) از حمید بن زیاد (واقفی) در الغیبه (نک: نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۴، ۲۰۴ و ۲۴۳). در خورتوجه است که گرایش واقفی راویان شیعی منحصر به زمان شکل‌گیری واقفه نیست، بلکه تا مدت‌ها بعد و حتی در زمان غیبت، واقفیانی بودند که مدت‌ها بعد از زمان شکل‌گیری واقفه پا به عرصه وجود نهادند و میان آنها و امامیه همواره داد و ستد علمی برقرار بود. البته جز روایات اندکی که در منابع به صورت پراکنده موجود است، گزارشی از مباحثات واقفه و امامیه در منابع شیعه یافت نمی‌شود. حال آنکه این مباحثات از زمان شکل‌گیری واقفه تا مدت‌ها پس از غیبت صغری مطرح بوده است. عنوان کتاب‌ها و نوشته‌هایی که واقفه در تأیید مذهب خود نوشته‌اند و نیز ردیه‌هایی که امامیه و دیگران بر واقفه نگاشته‌اند، از این مطلب حکایت می‌کند. برخی کتاب‌هایی که واقفه در زمان‌های مختلف در تأیید باورهای خود نوشته‌اند عبارت است از: کتاب عبدالله بن جبلة بن حیان الکنانی (م ۲۱۹ ق.) با عنوان *الصفه فی الغیبه علی مذهب الواقفه* (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۱۶)، کتاب احمد بن حسن قزاز بصری با همین عنوان (همان: ۷۸)، کتاب‌های علی بن حسن طایی معروف به طاطری، از بزرگان واقفه و استاد حسن بن محمد بن سماعه (م ۲۶۳ ق.)، در موضوع امامت و غیبت (همان: ۲۵۵-۲۵۴).^۲ در مقابل، امامیه نیز کتاب‌های مختلفی در ردّ واقفه در زمان‌های مختلف نگاشته‌اند، مانند: جعفر بن محمد بن اسحاق بجلی (همان: ۱۲۱)، هارون بن عبدالعزیز الکاتب (همان: ۴۳۹)، حسن بن موسی بن خشاب (همان: ۴۲) که طوسی وی را از کسانی دانسته است که از امامان روایتی نقل نکرده‌اند (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۲۰)، اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۲-۳۱)، حسن بن موسی نوبختی (م بعد از ۳۰۰ ق.) (همان: ۶۳)، حسین بن علی بزوفری (همان: ۶۸) که طوسی او را نیز از کسانی دانسته است که از امامان روایتی نقل نکرده‌اند (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۲۳) و محمد بن احمد بن عبدالله که نجاشی با یک واسطه کتاب‌های او را دریافت کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۹۳). همه اینها کتابی با عنوان *الرّد علی الواقفه* داشته‌اند. فارس بن حاتم قزوینی که از غالیان عصر امام هادی علیه السلام است نیز کتابی با عنوان *الرّد علی الواقفه* داشته است (همان: ۳۱۰). عناوین این نوشته‌ها در مجموع

به وجود نزاع‌هایی بین واقفه و امامیه و دیگر گروه‌های شیعه دلالت دارد. این نزاع‌ها گاهی شدت بیشتری می‌یافت؛ شهادت امام عسکری علیه السلام و آغاز دوران غیبت امام دوازدهم علیه السلام یکی از این نقاط اوج بود. در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام این مباحثات به قدری گسترده شد و استمرار یافت که شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق.) را متقاعد ساخت بخش چشم‌گیری (حدود ۲۰ صفحه) از کتاب *الغیبة* خود را به مرور بر یکی از کتاب‌های واقفه با عنوان *فی نصرۃ الواقفه* اختصاص داده، به آن پاسخ دهد؛ این کتاب تألیف ابومحمد علی بن احمد العلوی از واقفیان معاصر با حسن بن محمد بن سماعه (م ۲۶۳ ق.) است که اوایل غیبت صغری را نیز درک کرده است.^۲ (طوسی، ۱۴۱۱: ۶۲-۴۳). چنان‌که پیش‌تر، گرایش اکثر سادات موسوی به واقفه و طعن آنها به شریف رضی (م ۴۰۶ ق.)، وی را بر آن داشت تا ضمن نگارش کتاب *خصائص الائمہ*، مذهب امامی خود را اعلام کند و به معاندان خویش پاسخ دهد (نک: شریف رضی، ۱۴۰۶: ۳۸-۳۷).

در این تحقیق سعی شده است برای آغاز پی‌گیری مباحثات واقفی-امامی گامی برداشته شود، چراکه می‌توان زوایای دقیق‌تر و بیشتری را از این مباحثات یافت؛ مباحثاتی که به گونه‌ای پنهان در منابع جای گرفته است و در نگاه اول بیانگر مفهوم واقعی خود نیست. ناگفته نماند مراد از روایات مباحثه‌ای، روایات هر دو طرف مباحثه نیست بلکه در این پژوهش فقط روایاتی که واقفه در مباحثه با گروه‌های مخالف خود به کار می‌بردند، شناسایی و بررسی شده است. در این تحقیق این نوع روایات را روایات مباحثه‌گونه نامیده‌ایم.

بررسی راویان، قبل از مطالعه روایات اهمیت دارد. با بررسی راویان و گرایش‌های آنها و سلسله نقل روایاتشان، می‌توان به جریان‌هایی دست یافت که در مباحثات پیش‌گفته نهفته بوده است؛ روایات آنها حامل مفاهیم خاصی است که در نگاه ابتدایی پنهان می‌ماند. در این تحقیق یکی از واقفیان در دوران شکل‌گیری واقفه به نام عبدالکریم بن عمرو خثعمی و نقش او در مباحثات بین واقفه و امامیه بررسی شده است. همچنین به این سؤالات پاسخ داده شده است که در زمان‌های بعد کدام‌یک از روایات او در مباحثات واقفی-امامی استفاده می‌شد و کدام‌یک از جریان‌های واقفی در مباحثات خود از روایات خثعمی بهره می‌بردند.

معرفی خثعمی

عبدالکریم بن عمرو بن صالح خثعمی کسی است که روایات بسیاری از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام نقل کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵). او ساکن کوفه بود (ابن غضایری، ۱۳۶۴: ۱۱۴؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۲۳۹، ۳۳۹) و از مشایخ متعددی روایت شنید؛ چنان که راویان متعددی نیز از او روایت شنیده‌اند (نک: خویی، ۱۴۱۳: ۱/ ۶۸ و ۶۹). او به واقفیان پیوست و در امامت امام کاظم علیه السلام توقف کرد و امامت امام رضا علیه السلام را نپذیرفت (نک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۹). با وجود این، امامیه او را طرد نکردند و راویان مهم و مطرحی چون احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از اصحاب نزدیک امام رضا علیه السلام که گفته شده جزء طبقه سوم اصحاب اجماع است (طوسی، ۱۴۰۹: ۵۵۶)،^۴ روایات بسیاری از وی نقل کرده است (نک: صفار، ۱۴۰۴: ۱/ ۴۵، ۹۳، ۱۲۴، ۳۲۲، ۵۰۸). نجاشی (م ۴۵۰ ق.) (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵) و ابن غضایری (م ۴۵۰ ق.) (ابن غضایری، ۱۳۶۴: ۱۱۴) او را از هم‌پیمانان (موالی) قبیله خثعم می‌دانند، اما برقی (م ۲۷۴ ق.) (برقی، ۱۳۴۲: ۴۸)، طوسی (م ۴۶۰ ق.) (طوسی، ۱۴۲۰: ۳۱۴) و دیگران وی را از افراد این قبیله ذکر کرده‌اند. درباره او و زندگی‌اش اطلاع دیگری در منابع نیامده است. گفتنی است قبیله خثعم که تیره‌ای از قبیله أنمار است، قبل از اسلام از نواحی مرتفع و کوهستانی جنوب غربی جزیره العرب رانده شده، در جاهای مختلف پراکنده شدند و زمانی که اسلام ظهور کرد به یمن رفتند (بکری، ۱۴۰۳: ۱/ ۴۱، ۵۸، ۶۳) و با ساخته شدن کوفه در سال ۱۷ ق. عده‌ای از افراد این قبیله در این شهر ساکن شدند (طبری، ۱۳۸۷: ۴۸/ ۴).^۵

لقب عبدالکریم، کرام بود (طوسی، ۱۴۰۹: ۵۵۵؛ ابن غضایری، ۱۳۶۴: ۱۱۴؛ طوسی، ۱۴۲۰: ۳۱۴). شاید همین لقب و گزارش ابن غضایری (م ۴۵۰ ق.) مبنی بر اینکه غلات از او روایات بسیاری نقل کرده‌اند (ابن غضایری، ۱۳۶۴: ۱۱۴)، سبب شد تا رجالی شیعی قرن یازده، شیخ عبدالنبی الجزایری (م ۱۰۲۱ ق.)، عبدالکریم را همان کسی بدانند که فرقه غالی «کرامیه»^۶ به او منتسب است (الجزایری، ۱۴۱۸: ۳/ ۲۲۱-۲۲۰). در منابع موجود روایاتی را از ابوحمزه ثمالی (م ۱۵۰ ق.) نیز نقل کرده است (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۹۸). پس او دوران امامت امام رضا علیه السلام (۲۰۲-۱۸۳ ق.) را هم درک کرده است و بنابراین دوران فعالیت وی در عرصه نقل روایت بیش از ۳۵ سال بوده است.

جایگاه علمی خثعمی

خثعمی کتابی داشته است که نجاشی (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵) و طوسی (طوسی، ۱۴۲۰: ۳۱۴) به آن اشاره کرده اما از عنوان آن خبر نداده‌اند. البته طوسی گفته که خثعمی این کتاب را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است (همان). در طریق نجاشی (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵)، عیسی بن هشام و در طریق طوسی، بزنطی راوی کتاب خثعمی هستند (طوسی، ۱۴۲۰: ۳۱۴). در منابع موجود، روایات متعددی از این دو راوی خثعمی نقل شده است. در روایات عیسی از خثعمی که با واسطه (برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۶۸، ۲/ ۵۲۳؛ صفار، ۱۴۰۴: ۱/ ۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲/ ۱۴۶؛ ۵/ ۳۵ و...) یا بی‌واسطه (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۷۲؛ همو، ۱۴۰۳: ۱۷) از امام صادق علیه السلام نقل شده است، گونه‌های مختلف کلامی (نک: برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۶۸؛ صفار، ۱۴۰۴: ۱/ ۸۷ و...)، فقهی، (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۵/ ۱۳۵ و...) اخلاقی (برقی، ۱۳۷۱: ۲/ ۵۲۳؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲/ ۱۴۶) و... یافت می‌شود. می‌توان گفت روایات اعتقادی سهم بیشتری را به خود اختصاص داده است. در این روایات با مضامینی مواجه هستیم از جمله: معرفت شرط قبولی عبادات است (برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۶۸)، امامان، شیعیان و محبان خود را می‌شناسند و گاه مدعیان دروغین محبت خود را تکذیب می‌کنند (صفار، ۱۴۰۴: ۱/ ۸۸-۸۷). همچنین روایتی درباره کیفیت دمیده شدن روح در آدم (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۷۲) و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله کل علم خود را به امام علی علیه السلام آموخت (صفار، ۱۴۰۴: ۱/ ۲۹۰)، وجود دارد. اما بزنطی از خثعمی بیشتر روایات فقهی (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۳/ ۱۷، ۲۷، ۴/ ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۰، ۵۰۷، ۵۰۹ و...) و سپس اعتقادی (نک: صفار، ۱۴۰۴: ۱/ ۴۵، ۹۳، ۱۲۴، ۳۲۲-۳۲۳، ۵۰۸ و...) نقل کرده است. گفتنی است که بنابر گزارش نجاشی، این کتاب خثعمی را عده‌ای از اصحاب امامیه روایت کرده‌اند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵).

خثعمی از مشایخ متعدد و با گرایش‌های فکری متنوعی روایت شنیده است. اما بیشترین مصاحبت را با یحیی ابوبصیر (م ۱۵۰ ق.)، از اصحاب امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام، (همان: ۴۴۱) داشته است. بر اساس مطالعه کتب اربعه حدیثی شیعه، وی با احتساب موارد تکراری، ۴۸ روایت از ابوبصیر دریافت کرده است^۷ که بیشتر آن در مسائل فقهی است (نک: اشعری، ۱۴۰۸: ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۷؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۳/ ۷، ۴/ ۲۳۲ و...). بعد از ابوبصیر، خثعمی بیشترین روایت را از امام صادق علیه السلام دریافت و نقل

کرده است.^۸ باید توجه داشت تعداد روایاتی که خثعمی گاه با یک واسطه (نک: اشعری، ۱۴۰۸: ۱۲۲؛ برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۶۲، ۲/ ۳۳۶، ۵۲۳ و...) و گاهی نیز با دو واسطه (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴/ ۴) از امام صادق (ع) نقل کرده، بسیار چشم گیر است. گفتنی است برخی مشایخ خثعمی گرایش های غیرامامی داشته اند؛ وی از راوی ای به نام یزید بن خلیفه الحارثی الحلوانی که واقفی بوده (طوسی، ۱۳۷۳: ۳۴۶)، روایت نقل کرده است (طوسی، ۱۴۰۷: ۵/ ۳۵۷؛ همو، ۱۳۹۰: ۲/ ۲۰۴)؛ چنان که از سماعه بن مهران واقفی نیز (طوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۷) روایت، با احتساب موارد تکراری، در کتب اربعه حدیثی شیعه ثبت شده است.^۹ گفتنی است جماعة بن سعد الصائغ نیز از مشایخ غیرثقه و خطابی^{۱۰} خثعمی (ابن غضایری، ۱۳۶۴: ۴۶) بوده است (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۶۱).

در بین راویانی که از خثعمی روایت نقل کرده اند نیز شخصیت های مهم و مطرحی از قطعیه و واقفه به چشم می خورند؛ مهم ترین شخصیتی که بیشترین روایت را از خثعمی نقل کرده و در کتب اربعه حدیثی شیعه ثبت شده است، بزندی است. وی یکی از اصحاب نزدیک امام رضا (ع) بوده است. با احتساب موارد تکراری تعداد ۱۳۵ روایت از خثعمی در کتب اربعه موجود است که بزندی آنها را از وی نقل کرده است.^{۱۱} بعد از وی، در رتبه های بعدی حسن بن علی الوشاء، جعفر بن محمد بن سماعه^{۱۲} (م ۲۶۳ ق.) (نک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۱-۴۰)، محمد بن سنان الزاهری، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن عبدالرحمن الاصم (غالی)، حسن بن ایوب بن ابی عقيله و... قرار دارند (نک: همان، ۲۱۷).

بررسی گرایش واقفی خثعمی

درباره واقفی بودن خثعمی دیدگاه های متعارضی وجود دارد. برقی (م ۲۷۴ ق.) صاحب قدیمی ترین منبع رجالی موجود، درباره واقفی بودن خثعمی سخنی به میان نمی آورد (نک: برقی، ۱۳۴۲: ۲۴ و ۴۸)؛ اما منابع دیگر عبارات صریحی دارند. دیدگاه های مؤلفان شیعه درباره واقفی بودن خثعمی به چند دسته تقسیم می شود؛ گروهی نه تنها به واقفی بودن خثعمی توجه دارند بلکه اساسا وی را فردی خبیث یا دست کم فاقد اعتبار در حدیث قلمداد کرده اند. در رأس این گروه طوسی قرار دارد. وی در رجال (طوسی، ۱۳۷۳:

(۳۳۹)، خثعمی را واقعی خبیثی توصیف کرده است و در *الغیبة* (طوسی، ۱۴۱۱: ۶۴-۶۳) تصریح می‌کند که سران دنیا طلب واقفه مانند علی بن ابی حمزه بطائی و زیاد بن مروان قندی، از اموالی که در آن خیانت کرده بودند، به خثعمی بخشیده، او را به خود جلب کردند و به خدمت خود گرفتند. ابن داود حلی (زنده در ۷۰۷ ق.) (حلی، ۱۳۴۲: ۴۷۵) و علامه حلی (م ۷۲۶ ق.) (حلی، ۱۴۱۱: ۲۴۳) نیز خثعمی را جزء گروه دوم محدثان، یعنی جزء مجروحان و مذمومان دانسته‌اند. حتی علامه حلی در فقه، از عمل به روایات او پرهیز کرده (همان) و در *رجال* نیز خاطرنشان کرده که در روایات فقهی خثعمی توقف کرده است (حلی، ۱۴۱۳: ۲/ ۳۷۹، ۷/ ۴۷۰). سید علی بروجردی (م ۱۳۱۳ ق.) نیز در *طرائف المقال* می‌گوید: «از آنجا که خثعمی واقعی بود، توقف و تدبیر در روایات او لازم است» (بروجردی، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۴۹).

در مقابل این دیدگاه می‌توان از مؤلفانی نام برد که خثعمی را در عین واقعی بودن، ثقه می‌دانند. در رأس این طیف نجاشی قرار دارد. وی توقف خثعمی بر امام کاظم علیه السلام را گزارش کرده است، اما با عبارت «ثقة ثقة عین» او را توثیق می‌کند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵). این دیدگاه نجاشی در میان مؤلفان بعدی و متأخر شیعه طرفدارانی یافته است. افرادی نیز وثاقت خثعمی را با توجه به واقعی بودن وی پذیرفته‌اند؛ از آن جمله محمد بن حسن بن شهید ثانی (م ۱۰۳۰ ق.) در *شرح استبصار* است (شهید ثانی، ۱۴۱۹: ۳/ ۲۳۷، ۶/ ۴۱). مازندرانی (م ۱۲۱۶ ق.) در *منتهی المقال* (مازندرانی، ۱۴۱۶: ۴/ ۱۴۵) و نراقی (م ۱۳۲۵ ق.) در *شعب المقال* (نراقی، ۱۴۲۲: ۱۹۴) نیز این نظر را می‌پذیرند. از معاصران نیز می‌توان مرحوم خویی (م ۱۴۱۳ ق.) را نام برد؛ وی در مقام جمع بین دیدگاه‌ها درباره خثعمی بر این باور است که ظاهراً حتی قول طوسی درباره خثعمی و مراد از اینکه او را خبیث خوانده، خبیث‌العقیده بودن وی است، زیرا او واقعی بود؛ از این رو طوسی قصد نداشته است در احادیث وی طعن وارد کند. بنابراین این قول با نظر نجاشی که خثعمی را ثقة ثقة خوانده است، منافاتی ندارد (غروی، ۱۴۲۶: ۱۵/ ۵۰۸). در پاسخ به خویی می‌توان گفت که طوسی در *الغیبة* منظور خود را از خبیث خواندن خثعمی روشن ساخته است و او را در زمره کسانی می‌داند که با دریافت اموالی از سران واقفه، در خدمت آنها درآمد (طوسی، ۱۴۱۱: ۶۴-۶۳).

دیدگاه دیگر درباره خثعمی متعلق به ابن غضائری است که در این دیدگاه منحصر به فرد است. وی درباره خثعمی می‌گوید واقفه ادعا می‌کردند او از ایشان است و غلات نیز از او روایات بسیاری نقل کرده‌اند (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۱۱۴). این نظر ابن غضائری می‌تواند دلالت بر مطالب مهمی داشته باشد که در ادامه بررسی می‌شود.

افزون بر اینها، دیدگاه دیگری درباره خثعمی مطرح است که اساساً با آنچه تاکنون ذکر شد، متفاوت است. گروهی معتقدند که خثعمی هرچند واقفی بود اما بعد از مدتی از وقف دست کشید و به امامت امامان دوازده‌گانه معتقد شد. در میان این گروه از مؤلفان شیعه می‌توان محمدباقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق.) را نام برد. وی با ذکر روایاتی، نتیجه می‌گیرد که خثعمی به امامت امامان دوازده‌گانه معتقد شده است (وحید بهبهانی، بی‌تا: ۲۸۶). مرحوم خویی نیز این روایات را ذکر کرده است، اما به دلیل مجهول و ضعیف بودن راویان، موثق نمی‌داند و دلالت برخی از این روایات را بر مطلب مورد نظر نمی‌پذیرد (نک: خویی، ۱۴۱۳: ۱۰/۶۸-۶۷).

مازندرانی در *منتهی المقاله* این رأی بهبهانی را برگزیده است (مازندرانی، ۱۴۱۶: ۵/۲۵۲). چنان‌که نمازی شاهرودی نیز (م ۱۴۰۵ ق.) در *مستدرکات علم رجال* این قول را می‌پذیرد که خثعمی پس از مدتی واقفی بودن، به امامت امامان دوازده‌گانه معتقد شده است (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۲: ۴/۴۵۸).

گفتنی است که در منابع، جز تنها روایتی که از حسن بن علی بن ابی حمزه از خثعمی یافت شده (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۷)، هیچ ارتباطی بین سران دنیاطلب واقفه و خثعمی پیدا نشده است.

دیدگاه رجالیان متقدم درباره خثعمی

با مردود دانستن دوازده‌امامی بودن خثعمی می‌توان گفت درباره وی با سه دیدگاه روبه‌رو هستیم. حقیقت این است که در بین روایات خثعمی، روایاتی هست که بدون تردید برای دفاع از واقفه، در زمان‌های مختلف استفاده شده است. یکی از این روایات را طوسی در *الغیبه* از کتاب *فی نصره الواقفه* نقل می‌کند (طوسی، ۱۴۱۱: ۵۴). اگر توثیق محکم و استوار نجاشی درباره خثعمی در دست نبود، دیدگاه طوسی مبنا قرار

می‌گرفت؛ اما به نظر می‌رسد اصرار نجاشی بر ثقه بودن خثعمی با عبارت «ثقة ثقة عين» (نک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۴۵) ابهام‌برانگیز است و احتمالاً ناظر به اختلاف دیدگاه درباره خثعمی است و نجاشی نخواست است آنها را بیان کند. عبارت ابن‌غضایری درباره خثعمی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. به نظر می‌رسد وی با عبارت «الواقفه تدعیه» (ابن‌غضایری، ۱۳۶۴: ۱۱۴)، به این مسئله اشاره می‌کند که اعتقاد واقفه درباره خثعمی، دیدگاه حقیقی خثعمی را نشان نمی‌دهد. بررسی روایات خثعمی می‌تواند زوایای بیشتری از مسئله را روشن سازد. با بررسی روایاتی از خثعمی که حاوی مطالبی درباره امامت، مهدویت، قائم، غیبت و... بود، نتایج درخور توجهی به دست آمد؛ برخی روایات خثعمی به گونه‌ای در منابع جای گرفته‌اند که در نگاه اول و بدون در نظر گرفتن گرایش خثعمی و راویان دیگر آن، به نظر نمی‌رسد مربوط به دیدگاه واقفه باشد؛ اما توجه به گرایش‌های راویان، مفهوم دیگری را به دست می‌دهد و این روایات را در زمره منازعات واقفیه علیه امامیه قرار می‌دهد. مسئله درخور توجه این است که سلسله اسناد بعضی از این روایات به خثعمی ختم می‌شود، یعنی شخصی که در نهایت روایت را به‌طور مستقیم از امام نقل می‌کند، خثعمی است (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۹-۱۸، نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۷؛ حلی، ۱۴۲۱: ۱۱۵). با توجه به این روایات خثعمی را می‌توان نظریه‌پرداز واقفه دانست. در برخی روایات دیگر، خثعمی تنها یکی از راویان میانه سلسله سند است و روایت را افراد دیگری به‌طور مستقیم از امام نقل می‌کنند (نک: نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۷۲، ۱۷۳ و...). این گونه روایات را اغلب افراد و طیف‌های خاصی نقل کرده‌اند.

در چند سلسله سند که روایاتی در دفاع از واقفه دارند، خثعمی نیز قرار دارد؛ این جریان‌ها اغلب راویانی دارند که به واقفی بودن معروف و مشهور هستند اما یکی از آنها نه تنها به واقفی بودن معروف نیست و تنها راوی واقفی شناخته شده در آن خثعمی است، بلکه از طریق آن، روایاتی متعارض و متناقض نقل شده است؛ یعنی چند روایت درباره اعتقاد خثعمی به امامان دوازده‌گانه از این طریق نقل شده است؛ هرچند روایاتی نیز از آنها به دست آمده که به اعتقادات واقفه بسیار شبیه است.

به هر حال خط‌ها و جریان‌های مختلفی در مباحثات و منازعات واقفی-امامی فعالیت داشته‌اند و فعالیت‌شان تا غیبت صغری استمرار داشته است. همچنین خدشه در

اسناد برخی روایات و متناقض بودن محتوای برخی شان، نشان می‌دهد که تمام آن روایات از هویت واقعی برخوردار نیستند و احتمالاً ساخته و پرداخته منازعه‌کنندگان واقعی بوده‌اند.

بررسی روایات واقفیان

منظور از روایات واقفیان روایاتی است که گرایش واقفی داشتن راوی در آن روایت آشکار می‌شود. در دو روایت از خثعمی می‌توان به وضوح گرایش وی را به واقفه دید که البته کمتر مورد توجه قرار گرفته است. یکی از این روایات را عیاشی (م ۳۲۰ ق.) از کرام خثعمی نقل کرده است. وی در این روایت از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در روز قیامت هفت قبه از نور یاقوت سبز و سفید برپا خواهد شد و در هر قبه امام هر عصری با اهل زمان خود خواهد ایستاد و امام، دوستان و دشمنان خود را از هم جدا کرده، آنها را به بهشت یا جهنم می‌فرستد (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۹/۲-۱۸). تصریح این روایت به برپا شدن هفت قبه برای امامان هر عصر، احتمالاً به اعتقاد به توقف بر امام هفتم (امام کاظم علیه السلام) اشاره دارد و از روایات واقفه است. اما عیاشی سند روایت را ذکر نکرده و تنها به نام کرام (خثعمی) که روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، بسنده کرده است.

روایت دیگری که به صراحت به اعتقاد واقفه اشاره می‌کند، روایتی است که طوسی در کتاب *الغیبه* از کتاب *فی نصره الواقفه* نقل می‌کند که درصدد اثبات اعتقاد به توقف بر امام کاظم علیه السلام است. این روایت را خثعمی از ابوبصیر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «فرزندم ابوالحسن (امام کاظم علیه السلام) که مدتی را در بند و حبس بنی فلان خواهد بود، از دست آنها رهایی یافته، دست یکی از فرزندان خود را گرفته، به کوه رضوی خواهد رفت». طوسی در پاسخ به این روایت می‌گوید که اگر معنای ظاهری این روایت مدنظر باشد، این روایت کذب است؛ زیرا امام کاظم علیه السلام پس از اولین باری که از حبس خارج شد چنان نکرد و بار دوم که به حبس رفت از آن خارج نشد. همچنین در این روایت هیچ‌گاه گفته نشده است کسی که دست فرزند خود را می‌گیرد و به کوه رضوی می‌رود، همان قائم خواهد بود (طوسی، ۱۴۱۱: ۵۴). واقفه از این روایت در تأیید گرایش

خود استفاده کرده است. این روایت را ابومحمد الصیرفی نیز از خثعمی شنیده و نقل کرده است (همان). مقصود از ابومحمد صیرفی در این روایت ظاهراً حسن بن علی الوشاء است که البته طبق گزارش نجاشی از اصحاب امام رضا علیه السلام و از بزرگان امامیه است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۹). اما طوسی گوید وی از جمله کسانی بود که مدتی واقفی بود و سپس به امامت امام رضا علیه السلام معتقد شد (طوسی، ۱۴۱۱: ۷۱). به هر حال طبق نقل‌های طوسی از کتاب *فی نصرۃ الواقفه*، چند روایت دیگر نیز از ابومحمد صیرفی در تأیید واقفه در این کتاب یافت می‌شود (همان: ۴۶ و ۴۷). نکته درخور توجه این است که به جز این روایات واقفیان، روایت دیگری که حسن الوشاء در طریق آن باشد و با عبارت ابومحمد الصیرفی از او یاد شده باشد، در منابع یافته نشده است.

تک‌روایاتی نیز از خثعمی وجود دارد که به سبب گرایش اعتقادی راویان آن، حائز اهمیت است. یکی از آنها روایت حسن بن علی بن ابی‌حمزه بطنانی از خثعمی است که مانند پدرش از سران واقفه شناخته می‌شود (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۷-۳۶). این روایت در منابع به گونه‌ای جای گرفته است که گویای گرایش واقفیان نیست. حسن بن علی بن ابی‌حمزه از خثعمی و وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که اگر شما بر زبان خود مسلط بودید و در بین شما تقیه رعایت می‌شد [و می‌توانستید حفظ سر کنید]، هرآینه من سخن می‌گفتم (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۷). این سخن حاکی است از تأکید واقفه بر اینکه شیعیان با حفظ نکردن اسرار، باعث شدند قائم بودن امام کاظم علیه السلام (طبق عقیده واقفه) به صورت همگانی و با صراحت بیان نشود.

یکی دیگر از این تک‌روایت‌ها، روایتی است که واقفیان آن را نقل کرده‌اند. نعمانی از روایتی یاد می‌کند که آن را محمد بن همام از حمید بن زیاد کوفی از حسن بن محمد بن سماعه از احمد بن حسن میثمی از زائده بن قدامه از عبدالکریم خثعمی نقل کرده است. در این روایت آمده است که نزد امام صادق علیه السلام از قائم یاد شد و آن حضرت فرمود: «چگونه چنین است در حالی که هنوز فلک نگردیده تا گفته شود [قائم] درگذشته یا هلاک شده است...». از آن حضرت سؤال شد مراد از گردیدن فلک (استدارة الفلک) چیست؟ فرمود: «اختلاف بین شیعه» (نک: همان: ۱۵۷). با توجه به سلسله سندی که ذکر شد، می‌توان گفت که این روایت از دستاویزهای واقفه بوده

است. مطلب نخست دربارهٔ این سلسله سند این است که غیر از ابن‌همام و زائده بن قدامه همه راویان واقفی هستند. حمید بن زیاد کوفی واقفی ثقة دانسته شده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۱۳۲). هرچند که دربارهٔ حسن بن محمد بن سماعه ابو محمد الکندی الصیرفی (م ۲۶۳ ق.) گفته شده فقیه ثقة‌ای است اما از بزرگان و شیوخ واقفه بوده و در وقف عناد داشته است (نک: همان: ۴۱-۴۰). احمد بن حسن میثمی نیز از واقفه است (نک: همان: ۷۴؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۲) و در زمره افرادی است که کتاب ابن‌ابی حمزه بطائنی را نقل کرده‌اند (نک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۵۰).

با این وصف می‌توان گفت واقفه که درگذشت امام کاظم علیه السلام را انکار می‌کردند، با نقل چنین روایاتی انکار زنده بودن امام کاظم علیه السلام و اختلافی را که بین شیعه در این مسئله پیش آمده بود، از نشانه‌های نزدیک بودن قیام قائم جلوه می‌دادند. درخور توجه است که زائده بن قدامه از اصحاب امام باقر علیه السلام است (نک: طوسی، ۱۳۷۳: ۱۳۶) که از امام سجاد علیه السلام نیز روایت نقل کرده است (نک: ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۲۶۰؛ خویی، ۱۴۱۳: ۷/ ۲۱۵-۲۱۴)، اما او را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر نکرده‌اند. در این صورت او چگونه می‌تواند از طبقه بعد از خود یعنی خثعمی، روایتی را که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند شنیده و برای طبقه پایین‌تر از او یعنی میثمی نقل کرده باشد؟

گذشته از این تکرار روایت‌ها، می‌توان خط‌ها و جریان‌هایی را یافت که روایات آنها مفهوم ویژه‌ای به خود می‌گیرد. یکی از اینها روایت موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم حضرمی از خثعمی است. نجاشی می‌گوید عبدالله بن قاسم حضرمی به کذاب غالی معروف بود (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۲۶). طوسی نیز بر واقفی بودن او تأکید می‌کند (طوسی، ۱۳۷۳: ۳۴۱). ابن غضایری هم وی را غالی متهافت توصیف می‌کند (ابن غضایری، ۱۳۶۴: ۷۸). ابن غضایری دربارهٔ موسی بن سعدان نیز می‌گوید در مذهب وی غلو بوده است (همان: ۹۰). چنان‌که نجاشی وی را ضعیف در حدیث توصیف کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۰۴). روایات این دو نفر از خثعمی به صورت محدود در منابع نقل شده است، به طوری که ظاهراً سه روایت ولی در واقع دو روایت یافته شده است. این روایات می‌تواند زوایایی از بحث را روشن سازد. در یکی از این روایات، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «قائم هفت سال حکومت خواهد کرد که برابر با ۷۰ سال شما خواهد بود» (طوسی،

۱۴۱۱: ۲۷۴). اکنون این روایت مد نظر نیست اما حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق.) در *الایقان* من *الهیجه بالبرهان علی الرجعة* روایتی در باب رجعت ذکر کرده است که از طریق پیش گفته نقل شده است. در آن روایت آمده است: «هیچ امامی نیست مگر اینکه با اهل زمان خویش [خوب و بد آنها] باز خواهد گشت تا اینکه مؤمن و کافر را جدا سازد» (حر عاملی، ۱۳۶۲: ۳۶۱).

این روایت در واقع بخشی از روایتی است که در منابع قدیم تنها در کتاب مختصر *البصائر* حسن بن سلیمان حلی (قرن هشتم) یافت شد. در آن روایت مفصل، خثعمی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «ابلیس تا یوم الوقت المعلوم مهلت داده شده است [که این روز غیر از قیامت و مربوط به همین دنیا است] و در این روز ابلیس با همه سپاهیان خود از زمان خلقت آدم ظهور خواهد کرد». در بخشی از این روایت آمده است: «این آخرین بازگشت امیرالمؤمنین خواهد بود»؛ در این هنگام است که برای راوی (خثعمی) سؤال پیش می‌آید که آیا این بازگشت‌ها چندین بار خواهد بود؟ که پاسخ می‌شنود: «آری اینها چندین بازگشت است و هیچ امامی نیست مگر اینکه با او خوب و بد مردمان زمان خویش باز خواهند گشت تا اینکه خداوند مؤمن را بر کافر پیروزی و نصرت بخشد» (حلی، ۱۴۲۱: ۱۱۷-۱۱۵). با توجه به خطی که این روایت را نقل کرده، این احتمال قوی مطرح است که این روایت، واقفانه بوده و مورد استناد آنها قرار می‌گرفته است و احتمالاً می‌خواستند از بحث رجعت در اثبات بازگشت امام کاظم علیه السلام (حتی اگر در گذشته باشد) استفاده کنند، همان‌گونه که بر اساس این روایت امامان در گذشته دیگر نیز نه یک بار بلکه چندین بار باز خواهند گشت، پس امام کاظم علیه السلام هم هرچند در گذشته باشد، باز خواهد گشت.

این جریان، روایات دیگری نیز در تأیید واقعه دارند که شایسته توجه است. در این خصوص می‌توان از روایتی یاد کرد که از همین جریان اما از شخصی غیر از خثعمی صادر شده است؛ موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم حضرمی و وی از شخصی به نام ابوسعید خراسانی نقل کرده است:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم مهدی و قائم یکی هستند؟ فرمود: آری. پرسیدم: از چه رو مهدی نامیده شده؟ فرمود: به این دلیل که هدایت می‌کند به هر امر

خفی و پنهان، و قائم نامیده شده زیرا او قیام می‌کند بعد از اینکه می‌میرد (بعد ما یموت)؛ او به امر عظیمی قیام می‌کند (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۷۱).

این نکته مهم است که این گونه روایات به نحوی در منابع موجود جای گرفته است که هیچ مفهومی از دیدگاه واقفیان از آن به دست نمی‌آید.

روایت دیگری که سلسله روایانش اهمیت دارد، احمد بن علی الحمیری از حسن بن ایوب از خثعمی نقل کرده است. طوسی احمد حمیری را جزء کسانی ذکر کرده است که از امامان روایتی نقل نکرده‌اند (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۰۸) و حمید بن زیاد (واقفی ثقه) که پیش‌تر درباره‌اش ذکر به میان آمد، از وی روایت نقل کرده است (همان). طوسی حسن بن ایوب را نیز از اصحاب امام کاظم علیه السلام ذکر کرده است (همان: ۳۳۵)؛ وی صاحب کتابی به نام نوادر بود که طوسی از طریق حمید (احتمالاً حمید بن زیاد) از احمد بن علی الحمیری از حسن بن ایوب به آن دست یافته است (طوسی، ۱۴۲۰: ۱۲۹).

چنان‌که ملاحظه شد هیچ‌کدام از این دو (احمد حمیری و حسن بن ایوب) جزء واقفه دانسته نشده‌اند. با این وصف می‌توان گفت روایات این سلسله رویه ثابتی ندارند. در دسته‌ای از روایات این سلسله از خثعمی گفته شده است که امامان دوازده تن خواهند بود. از طرف دیگر دسته‌ای از روایات وجود دارد که اگر از منظر واقفیان به آن نگریسته شود، می‌توان جنبه‌های واقفیان‌ای در آن یافت. در ادامه روایات این خط را بررسی می‌کنیم.

در روایتی از خثعمی از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خداوند سال را ۱۲ ماه آفرید و شب و روز هر کدام ۱۲ ساعت هستند و ما ۱۲ محدث^{۱۳} خواهیم بود (نعمانی، ۱۳۹۷: ۸۴). این مضمون که امامان ۱۲ محدث خواهند بود، در روایت دیگری از این خط نیز نقل شده است (همان). ذکر این روایت در منبعی چون *الغیبه* نعمانی، در حالی که منابع قبلی یادی از آن نکرده‌اند و واقفی بودن خثعمی نیز مسئله مسلمی است، قدری تأمل برانگیز است؛ خصوصاً با توجه به اینکه از این خط روایات دیگری نیز آمده است که مجموعاً مفهومی متفاوت دارند. در یکی از آن روایات چنین آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که ادعای مقام ما یعنی امامت را

داشته باشد، کافر است (یا مشرک، بنا بر تردید راوی)» (همان: ۱۱۵-۱۱۴). در روایت دیگری آمده است:

اگر کسی حق را در اهل بیت علیهم‌السلام بداند و به حلال و حرامی که از طریق آنها تبیین شده است، پایبند باشد و در عین حال که امامت را خارج از اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌داند اما به سبب اختلافی که بین شیعه به وجود آمده است، قادر به تشخیص امام نباشد و به هر کسی که سران شیعه بر او اجتماع کنند و امام بدانند، معتقد شود؛ چنین شخصی اگر از دنیا برود در جاهلیت مرده است (همان: ۱۳۴-۱۳۳).

در روایت دیگری که استثنائاً احمد حمیری در سلسله راویان آن قرار ندارد، نقل شده است که امام صادق علیه‌السلام از دو چیز نهی فرمود: از ریاست و از اینکه کسی را بدون داشتن حجتی نصب کنی و هرچه او بگوید تصدیق کنی (صدوق، ۱۴۰۳: ۱۶۹). این روایت می‌تواند یادآور این مسئله باشد که واقعه در آغاز امامت امام رضا علیه‌السلام قطعیه را متهم می‌کردند به اینکه بدون داشتن حجت، از امامت امام رضا علیه‌السلام طرفداری می‌کردند (طوسی، ۱۴۱۱: ۶۲). از روایات دیگر به ویژگی‌های دیگری در این سلسله می‌توان پی برد. صفار در *بصائر الدرجات* (صفار، ۱۴۰۴: ۱/۱۲۴) و کلینی در *الکافی* (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۶۱) روایتی را از طریق بزنی از خثعمی و او از راوی‌ای به نام جماعه بن سعد نقل کرده است که «خداوند کریم‌تر از آن است که اطاعت از بنده‌ای [یعنی امام] را بر بندگان خود واجب کند و اخبار زمین و آسمان را از او در هر شب و روز پنهان بدارد». این دو منبع، روایت را در همین نقطه به پایان می‌رسانند؛ اما طبق گزارش نعمانی که از طریق مذکور (یعنی احمد حمیری از حسن بن ایوب از خثعمی) نقل کرده است، این روایت ادامه‌ای هم دارد. در ادامه آمده است: «سپس ابوالحسن موسی [امام کاظم علیه‌السلام] آشکار شد و امام صادق علیه‌السلام فرمود: این صاحب کتاب علی علیه‌السلام است؛ کتاب مکنون که خدا می‌فرماید: «لایمسه إلا المطهرون»» (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۲۷-۳۲۶). درست است که در این روایت به امامت امام کاظم علیه‌السلام تصریح شده است، اما آنچه تأمل برانگیز است این است که همین سلسله نقل کرده است: «امام صادق علیه‌السلام ما را بر حذر می‌داشت از اینکه

نام قائم را بر زبان آوریم و باعث آشکار شدن او شویم» (همان: ۱۵۲-۱۵۱). جای سؤال است که چرا امام صادق علیه السلام، واقفی ای را که در عرصه منازعات واقفی-امامی فعالیت دارد، از ذکر نام قائم در آن زمان نهی می‌کند و این نهی چه مفهومی دارد. در ادامه همین روایت آمده است: «قائم غیبتی خواهد داشت که در آن گفته می‌شود او مرده است و در آن زمان ۱۲ علم برافراشته خواهد شد، به طوری که حق از باطل شناخته نخواهد شد؛ این در حالی است که امر ما از خورشید تابان نورانی تر است» (همان).

به هر حال آگاهی از سابقه واقفی بودن خثعمی و فعالیت طیف‌های مختلف واقفی برای انتشار عقائد خود، باعث می‌شود نتوان بدون تردید به این روایات نگریست. از همین رو به نظر می‌رسد باید در روایات دیگر این سلسله نیز تردید کرد. در روایتی از این سلسله از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «هرگاه قائم قیام کند مردم خواهند گفت این چگونه ممکن است در حالی که چند سال است استخوان‌های او هم پوسیده شده است» (همان: ۱۵۵). حال آنکه در روایت مهم دیگری نقل کرده‌اند: «صاحب این امر دو غیبت خواهد داشت که در دومی ظهور خواهد کرد، پس اگر کسی نزد تو آمد و گفت که دستش را از خاک قبر او تکانده است [یعنی خودش در تدفین وی شرکت داشته است]، باور مکن!» (همان: ۱۷۲).

آخرین روایتی که می‌توان از این سلسله نقل کرد این است که خثعمی نذر خویش را برای امام صادق علیه السلام بازگو می‌کند، مبنی بر اینکه تا قیام قائم روزه بگیرد؛ امام علیه السلام در پاسخ مشخص می‌کند که روزهایی که در سفر است و دو عید قربان و فطر و... را نباید روزه بگیرد (کلینی، ۱۴۰۷: ۴ / ۱۴۱). سؤال این است که آیا واقفی‌ای که در منازعات واقفیان فعالیت دارد، نمی‌تواند از این روایت برای دفاع از توقف بر امامت و قائم بودن امام کاظم علیه السلام بهره‌برداری کند؟ آیا جز این است که او با این روایت می‌توانست چنین جلوه دهد که قیام قائم، نزدیک به آن زمان خواهد بود؟

نتیجه

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که منازعات درون مذهبی شیعه بیشتر بر پایه نقل روایات بوده است. طرفداران گرایش‌های مختلف، گرایش اعتقادی خود را به روایاتی

منتسب می‌دانستند و در دفاع از اعتقادات خویش به آن استناد می‌کردند. در منابع موجود به این مسئله توجه نشده است که ناقلان این‌گونه روایات، با توجه به منازعات واقعه و امامیه، چه انگیزه‌ای از نقل آن داشته‌اند؛ البته این بی‌توجهی دلایل خود را داشته است که این تحقیق درصدد بررسی آن نبود. با بهره‌گیری از اطلاعات منابع رجال و فهرست‌نگاری شیعه درباره افراد و روایان احادیث، می‌توان گونه‌ای از روایات را با عنوان روایات منازعه‌ای شناسایی کرد. شناسایی این‌گونه از روایات در شناخت بهتر سلسله روایان و فهم دقیق‌تر آموزه‌های امامان شیعه، بسیار مؤثر خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در جاهای مختلفی از رجال نجاشی به این افراد اشاره شده است؛ در صفحه ۲۱ ابراهیم بن ابی‌بکر و برادرش اسماعیل، ۳۸ حسین بن ابی‌سعید المکاری، ۴۰ حسن بن محمد بن سماعه، ۷۴ احمد بن حسن میثمی و ۷۵ احمد بن ابی‌بشر السراج (نک: نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۱، ۳۸، ۴۰، ۷۴ و ۷۵).
۲. حسن بن محمد بن سماعه واقفی نیز کتابی با عنوان الغیبه داشته است (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۲-۴۰).
۳. درباره عصر زندگانی راوی نک: انصاری، ۱۳۹۵: <http://tusi.kateban.com/post/2297>.
۴. اصحاب اجماع اصطلاحی در علم رجال امامیه که به گروهی از روایان در سده‌های ۲ و ۳ ق. گفته می‌شود. ویژگی این گروه آن است که در نگاه عالمان رجال هر روایتی از آنان به طریق صحیح نقل شده و روایان از اول سند تا یکی از اصحاب اجماع مورد اعتماد باشند آن روایت صحیح است و عمل به آن لازم خواهد بود و ملاحظه احوال آنان و یا روایان ما بین آن‌ها و امام لازم نیست. برای مطالعه درباره اصحاب اجماع نک: انصاری، ۱۳۷۹: ۱۰۵/۹ - ۱۰۴.
۵. برای مطالعه درباره قبیله خثعم نک: ناجی، ۱۳۹۰: ۱۵/۱ - ۲۰۱-۱۹۹.
۶. «کرامیه» از فرق سنت و جماعت بودند و از ابو‌عبدالله محمد بن کرام بن عراف بن خزاعه بن براء (م ۲۵۵ ق.) پیروی می‌کردند. برای مطالعه در این باره نک: مشکور، ۱۳۷۲: ۳۶۳.
۷. نک: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، نرم افزار درایه النور، نسخه ۱/۲ قسمت «اسناد».
۸. نک: همان.
۹. نک: همان.
۱۰. یعنی از پیروان ابوالخطاب غالی.
۱۱. نک: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، نرم افزار درایه النور، نسخه ۱/۲ قسمت «اسناد».
۱۲. واقفی معاند در وقف.
۱۳. منظور از محدث آن است که امامان علیهم‌السلام با فرشتگان رابطه دارند، سخن آنان را می‌شنوند و از آنها حقایق دریافت می‌کنند.

منابع

- ابن غضایری، احمد بن حسین (۱۳۶۴). *رجال*، تحقیق: محمد رضا حسینی، قم: دار الحدیث، اول
- ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۳۵۶). *کامل الزیارات*، تحقیق: عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضویه، اول
- اشعری، احمد بن محمد بن عیسی (۱۴۰۸). *النوادر*، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، اول
- انصاری، حسن (۱۳۷۹). «*اصحاب اجماع*»، در: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: انتشارات دفتر دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۱۰۵-۱۰۴.
- انصاری، حسن (۱۳۹۵). *حلقه کاتبان*، بزرگداشت شیخ طوسی، <http://tusi.kateban.com/post/2297>.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۴۲). *الطبقات (رجال برقی)*، تحقیق: حسن مصطفوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، اول
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱). *المحاسن*، تحقیق: محدث جلال الدین، قم: دار الکتب الاسلامیه، دوم.
- بروجردی، سید علی (۱۴۱۰). *طرائف المقال*، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت ... مرعشی نجفی، اول
- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۴۰۳). *معجم ما استعجم من الاسماء البلاد و المواضع*، تحقیق: مصطفی سقا، بیروت: عالم الکتب، سوم.
- الجزائری، شیخ عبدالنبی (۱۴۱۸). *حاوی الاقوال فی معرفة الرجال*، تحقیق: موسسه الهدایة لاحیاء التراث، قم، ناشر: ریاض الناصری، اول
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۶۲). *الایقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه*، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: نوید، اول
- حلی، ابن داود (حسن بن علی بن داود) (۱۳۴۲). *رجال*، تهران: دانشگاه تهران، اول
- حلی، حسن بن سلیمان (۱۴۲۱). *مختصر البصائر*، تحقیق: مشتاق مظفر، قم: موسسه النشر الاسلامی، اول
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱). *خلاصة الاقوال (رجال)*، تحقیق: محمد صادق بحر العلوم، نجف: دار الذخائر.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳). *مختلف الشیعه*، تحقیق: موسسه نشر اسلامی، قم: موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه، دوم.

حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳). *قرب الاسناد*، تحقیق: موسسه آل البيت، قم: موسسه آل البيت، اول.

خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳). *معجم رجال الحديث*، مرکز نشر الثقافة الاسلامیه، پنجم. شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۶). *خصائص الاثمه عليهم السلام*، تحقیق: محمد هادی امینی، مشهد: آستان قدس رضوی، اول.

شهید ثانی، محمد بن حسن (۱۴۱۹). *استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار*، تحقیق: موسسه آل البيت (ع)، قم: موسسه آل البيت (ع)، اول.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۹۸). *التوحید*، تحقیق: هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، اول.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۳). *معانی الاخبار*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.

صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴). *بصائر الدرجات*، تحقیق: محمد کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، دوم.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷). *تاریخ الامم والملوک* (معروف به *تاریخ طبری*)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، دوم.

طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳). *رجال*، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین بقم المشرفه.

طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰). *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تحقیق: حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیه، اول.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). *تهذیب الاحکام*، تحقیق: حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چهارم.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *اختیار معرفة الرجال*، تحقیق: حسن مصطفوی، مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱). *کتاب الغیبه*، قم: دار المعارف الاسلامیه، اول. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۰). *فهرست کتب الشیعه و اصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب*

الأصوله، تحقیق: سید عبد العزيز طباطبائی، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی، اول.

بررسی مباحثات واقفیه با امامیه در روایات؛ مطالعه موردی عبدالکریم بن عمرو خنعمی / ۲۵

عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). *تفسیر العیاشی*، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: مطبعه علمیه، اول.

غروی (۱۴۲۶). *شرح عروه الوثقی، الصلاه* (تقریر بحث سید خویی) قم: موسسه احیاء آثار امام خویی، دوم.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مازندرانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۶). *منتهی المقال فی احوال الرجال*، تحقیق: موسسه آل البيت (ع)، قم: موسسه آل البيت (ع)، اول.

مشکور، محمدجواد (۱۳۷۲). *فرهنگ فرق اسلامی*، مشهد: آستان قدس رضوی (ع)، دوم.
ناجی، محمدرضا (۱۳۹۰). «خنعم»، در: دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی، ج ۱۵ ص ۱۹۹-۲۰۱.

نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵). *رجال النجاشی*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه.

نراقی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۲۲). *شعب المقال فی درجات الرجال*، تحقیق: محسن احمدی، بی جا، کنگره بزرگداشت نراقی، دوم.

نرم افزار درایه النور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، نسخه ۱/۲.
نعمانی، ابن ابی زینب (۱۳۹۷). *الغیبه*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق.
نمازی، شاهرودی علی (۱۴۱۲). *مستدرکات علم رجال الحدیث*، تهران: پسر مؤلف، اول.
نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴). *فرق الشیعه*، بیروت: دار الاضواء، دوم.
وحید بهبهانی، محمدباقر (بی تا). *تعلیقہ علی منهج المقال*، بی جا، بی نا.

